



روایت بازید دانشجویی از دستاوردهای پتروشیمی ماهشهر

# کیمیایگری در شرحی خوزستان

خورموسی عبور می‌کردیم و من به این فکر می‌کردم که قرار است در اینجا چه روایتی انجام دهیم که به راهیان نور هم ربط پیدا کند. نمی‌خواستیم مثل این روزها که هر نهاد برای خودش با یک بودجه دولتی یک تور گردشگری راه انداخته اسمش را گذاشته راهیان پیشرفت و معلوم نیست هدفش از برگزاری آن چیست، کار کرده باشم. «روایت گمشده» قرار بود به این سؤال که چگونه می‌شود پیشرفت کرد جواب دهد نه اینکه روی مشکلات موجود ماله بکشد!

مقصد اول پتروشیمی ماهشهر بود. اسم طولانی داشت: سازمان منطقه ویژه اقتصادی بندر ماهشهر. من رایاد نفت ستاره خلیج فارس می‌انداخت؛

- مسافری محترم! لطفاً کمربندهای خود را تا توقف کامل هواپیما باز نکنید. هم‌اکنون در فرودگاه شهید سلیمانی خوزستان هستیم...  
از اردوهای راهیان نور سال‌های گذشته یادمانده بود گاهی خوزستان در اسفند ماه دمای تنش پایین می‌آید. برای همین کاپشن را روی شانه انداختم که همان پله اول هواپیما فهمیدم چه اشتباهی کردم. هوا تب داشت. گرسنه بودم. آن موقع شب فقط فلافل‌های روی کارون باز بودند و بس. اسنپ زدم. وقتی راننده رسید، شبیه تهران آمدم صندلی عقب بشینم که لهجه گرم خوزستانی راننده همان اول یادماندند مردم این دیار میهمان پرست هستند.  
- بفرمایید جلو.

اولین سؤالش قاعداً این بود که برادر تهرانی اینور؟!  
و من چه می‌گفتم به یک خوزستانی خونگرم پر درد از اردوهای پیشرفت و امیدآفرینی برای دانشجوها. به مختصری اکتفا کردم.  
- برای کار آمده‌ام.

ساعت یک نصف شب به اسکان رسیدم. روز بعد به طرف ماهشهر حرکت کردم. قرار بود کاروان‌های راهیان نور، روز آخرشان را ببینند تا به اصطلاح با سنگر امروز آشنا شوند. در ماشین از کنار آب‌های

سید حمیدرضا  
میر  
نویسنده